

صلح‌سازی بومی و دیپلماسی کانال دو

داکتر محمد شفق خواتی^۱

چکیده

همزاد با ظهور کشور پاکستان، بحران مزمنی سه همسایه (افغانستان، پاکستان و هندوستان) را فراگرفته و خون جاری با تولد پاکستان، هنوز پس از هفتاد سال در منطقه نخشکیده و هم‌چنان در جریان است. تا کنون تلاش‌های جاری در تغییر ماهیت روابط سه همسایه هیچ‌گونه دستاوردی در پی نداشته است. گفتگوهای صلحی که در طول چند ماه گذشته از سوی ایالات متحده شروع شده است، نیز پایان جنگ در افغانستان و ختم منازعه‌ی افغانستان و پاکستان نخواهد بود. زیرا، در این روند نیز مانند گذشته از ریشه‌های اصلی بحران و جنگ در افغانستان غفلت شده و این صلح ناظر به اصلاح شاخه‌هاست که حتا بر فرض توفیق، نمی‌تواند از رویدن شاخه‌های مشابه در آینده جلوگیری نماید. چگونه می‌توان از این وضعیت خارج شد و به یک راه حل مؤثر در ایجاد صلح پایدار در منطقه و ترمیم روابط تنش‌آلود میان سه کشور همسایه پرداخت؟ بی‌تردید، سرنوشت صلح و جنگ در سه کشور همسایه، به دلیل دو منازعه هفتاد ساله (منازعه کشمیر و داعیه دیورند) به هم گره خورده است و هرگز رابطه‌ی دو همسایه از این سه همسایه به تنهایی و بدون ضلع سوم، نمی‌تواند بهبود یابد. در این نوشتار، به سناریوهای آینده‌ی روابط سه کشور اشاره نموده و سپس از «صلح‌سازی بومی» به عنوان راه حل مطمئن، و البته دشوار، برای حل و فصل مناقشات درازدامنه‌ی سه کشور سخن گفته شده است.

کفاهیم کلیدی: افغانستان، پاکستان، هند، صلح‌سازی بومی، دیپلماسی کانال دو، جامعه

جهانی.

۱. دکترای علوم سیاسی و استاد دانشگاه khavati2@gmail.com

مقدمه

این نوشتار، تداوم مقاله‌ی «تجدیدگرایی انتحاری دوجانبه در روابط سه‌همسایه» است که در شماره اول این نشریه منتشر شد. در آن نوشتار گفتیم که معمای بنیادین در عرصه روابط خارجی افغانستان با پیامدهای ویران‌گر داخلی‌اش، ماهیت رابطه‌ی ما با پاکستان است. واقعیت‌های تلخ اجتماعی در کشور (از عوامل جامعه‌شناختی تا نوع عقل سیاسی حاکم در افغانستان) و واقعیت‌های تلخ در همسایه‌گی ما تا رقابت قدرت‌های بین‌المللی و مدل مواجهه‌ی نپخته و نسخته‌ی ما با همسایگان و قدرت‌های فرامنطقه‌ای، بحران مزمن در افغانستان را تداوم بخشیده است. عامل اصلی بحران افغانستان، نخست، پستوهای ذهن جامعه افغانی و نوع سیاست‌ها، رویکردها و استراتژی‌های غیرمنطبق با واقعیت‌های ماست و دوم، ظهور و وجود کشوری به نام پاکستان که در تعیین نسبت خود با آن، تا کنون گرفتار خامی و تخیل هستیم و آن کشور نیز فرایند «شدن» خود را هنوز نا تمام می‌داند. وضعیت حاکم در روابط افغانستان و پاکستان، کلیت سیاست خارجی ما را متأثر ساخته و بر روابط ما با هند و ایالات متحده آمریکا نیز تأثیرات عمیقی بر جای گذاشته است. در صورت تداوم روابط تیره‌ی گذشته و کنونی میان پاکستان و افغانستان، بی‌ثباتی سیاسی و بحران افغانستان تداوم خواهد یافت و در پاکستان نیز شاهد ثبات و توسعه نخواهیم بود و افراطیت نیز در آن رشد بیشتری خواهد یافت. منازعات سرزمینی میان سه کشور، ریشه‌ی اصلی بحران فراگیر و مزمن در میان سه کشور است. افغانستان و پاکستان از بدو تأسیس کشور پاکستان تا اکنون، متأثر از منازعات سرزمینی میان سه کشور و مبتنی بر دو عنصر داعیه‌ی دیورند و پدیده‌ی هندهراسی، نسبت به همدیگر رویکردی را در پیش گرفته‌اند که در نوشتار قبلی، این رویکرد را «استراتژی انتحاری دو جانبه» نامیدیم. تا کنون تلاش‌های جاری در تغییر ماهیت این روابط هیچ‌گونه دستاوردی در پی نداشته و شاهد بهبود وضعیت نیستیم. به زعم نگارنده، گفتگوهای صلحی که در طول چند ماه گذشته از سوی ایالات متحده و با مأموریت زلمی خلیل‌زاد شروع شده است، نیز پایان جنگ در افغانستان و ختم منازعه‌ی افغانستان و پاکستان نخواهد بود. زیرا، در این روند نیز مانند گذشته از ریشه‌های اصلی بحران و جنگ در افغانستان غفلت شده و این صلح ناظر به اصلاح و هرس نمودن شاخه‌هاست که حتا بر فرض اصلاح و هرس، هم‌چنان شاخه‌های دیگری خواهد رویید.

حال پرسش آن است که چگونه می‌توان از این وضعیت خارج شد و به یک راه حل مؤثر



در ایجاد صلح پایدار در منطقه و ترمیم روابط تنش‌آلود میان سه کشور همسایه پرداخت؟ به نظر می‌رسد تنها راه حل، پرداختن به مسائل بنیادین میان سه کشور همسایه (هند، پاکستان و افغانستان) با همکاری جامعه‌ی جهانی است، مسائلی که هیچ‌گاه به صورت جدی روی میز مذاکره نیامده است. سرنوشت هر سه کشور به هم گره خورده است و هرگز رابطه‌ی دو همسایه از این سه همسایه به تنهایی و بدون ضلع سوم، نمی‌تواند بهبود یابد. بی‌تردید، ترمیم روابط سه همسایه، امری نیست که با سهولت و به سرعت قابل تأمین باشد. نقاقت زخمی هفتاد ساله، نیازمند دوره‌ی درمان درازمدت است، اما مهم‌تر از آن، به وجود آمدن اراده‌ی معطوف به صلح و عزم جدی برای درمان این زخم هفتاد ساله در هر سه کشور است؛ اراده‌ای که از دل مردمان و ساختارهای سیاسی و نظامی هر سه کشور بجوشد و به صلح‌سازی بومی ختم شود.

در ذیل، به سناریوهای آینده‌ی روابط سه کشور اشاره نموده و سپس از «صلح‌سازی بومی» به عنوان راه حل مطمئن، هرچند دشوار، برای حل و فصل مناقشات درازدامنه‌ی سه کشور سخن خواهیم گفت.

۱. سناریوهای روابط افغانستان، پاکستان و هند

برای آینده‌ی روابط سه کشور، سناریوهای ذیل را می‌توان تصور کرد: ۱. تداوم روند گذشته، ۲. حمله آمریکا و هند به پاکستان، ۳. مقابله به مثل افغانستان و ۴. صلح‌سازی بومی.

تأسیس ۱۳۹۴

۱-۱. تداوم روند گذشته: گسترش فاجعه

یک سناریو برای آینده روابط افغانستان، پاکستان و هندوستان آن است که هر سه کشور بر مواضع گذشته‌ی خود تأکید ورزند و مدام نیز از صلح و مذاکرات بی‌ثمر و کنفرانس‌های بی‌نتیجه سخن بگویند. رویکردهای گذشته‌ی هر سه کشور همسایه به شمول آمریکا را می‌توان به این شکل خلاصه کرد: افغانستان: غیرت تا خون آخرین افغان، پاکستان: نبرد تا آخرین نفس، هندوستان: مقاومت تا آخرین وجب و آمریکا: هم‌آغوشی مرگبار. تا کنون شواهد نشان می‌دهد که این سناریو، محتمل‌ترین سناریو است و برآیند آن نیز مشخص است: سخن گفتن از صلح و در عمل، تداوم بحران و جریان جوی خون در افغانستان.

در سناریوی تکرار و تداوم روند گذشته، افغانستان به رغم بی‌ثباتی سیاسی، فقر، محرومیت





و منازعات داخلی (که خود متأثر از نوع روابط با پاکستان و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است) و در عین فقدان توانایی حقوقی و نظامی در بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست‌رفته‌ی خویش، هم‌چنان بر دایه‌های ارضی خود اصرار خواهد ورزید و در عین حال، آرمان صلح و ثبات افغانستان را در سر خواهیم پروراند یا چنان‌که حامد کرزی گفته بود، افغان‌ها تا زمانی که حتی یک افغان زنده است، از ماورای دیورند نخواهند گذشت (کرزی، ۲۰۱۳).

پاکستان نیز بر مواضع و رویکردهای خود (تولید و پرورش نیروهای افراطی به منظور مقابله با هند و عمق استراتژیک خود در افغانستان) تأکید خواهد ورزید و در دیپلماسی رسمی خود، از صلح و حمایت از پروسه‌ی صلح سخن خواهد گفت و حتا دسته‌هایی از گروه‌های تروریستی تحت حمایت خود را به میزهای گفتگوی بی‌حاصل حاضر خواهد ساخت. هندوستان نیز در این سناریو بر موضع خویش در قبال کشمیر تأکید می‌کند، از امنیت خود با نگرانی و صرف هزینه‌های انسانی و مالی گزاف مواظبت می‌کند و به همکاری اقتصادی و فرهنگی با افغانستان که به صورت معمول تحریک پاکستان را مدام در پی داشته است، ادامه خواهد داد. ایالات متحده نیز در این سناریو، به هم‌آغوشی مرگ‌بار با پاکستان ادامه خواهد داد؛ یعنی در عین حفظ روابط خود با پاکستان، هر از چندگاهی از قطع حمایت‌های اقتصادی خود سخن خواهد گفت و از پاکستان مانند همیشه خواهد خواست که دست از حمایت گروه‌های تروریستی بردارد، اما در عمل با فریبکاری مداوم پاکستان مواجه خواهد بود و هیچ آبی از آب تکان نخواهد خورد و دروازه پاکستان بر همان پاشنه‌ی همیشگی خواهد چرخید.

نتیجه‌ی این رویکردها از جانب سه همسایه و ایالات متحده مشخص است و در صورت عدم تغییر رویکردها از همه‌ی جوانب، بحران در این منطقه و مداخلات بیرونی نیز در این قلمرو ادامه خواهد داشت و حتا گفتگوهای صلح میان‌افغانی در هر سطحی، راه‌حل دایمی برای ثبات و صلح پایدار نخواهد بود. امروز برای همه آشکار است که مجاهدین، طالبان و القاعده زاده‌ی ظهور دولتی به نام پاکستان و پیامد تولد کشوری به نام پاکستان بودند و ظهور و انتقال سایر گروه‌های افراطی همانند داعش به افغانستان نیز محصول نوع رویکرد پاکستان و فرهنگ استراتژیک ارتش این کشور است. حال، در صورتی که گفتگوهای صلح میان‌افغانی هم به نتیجه‌ای برسد و طالبان کنونی کاملاً با دولت به توافق رسیده و جذب حکومت شوند، پاکستان ظرفیت تولید نیروهای مشابه را در آینده خواهد داشت و داستان مرگ‌بار افغانستان و پاکستان پایان نخواهد پذیرفت.

پاکستان حتا در صورت موفقیت گفتگوهای صلح، می تواند از یک سو با کارت طالب در درون ساختار حکومت افغانستان بازی کند و از سوی دیگر، کارت جدید دیگری را به نام داعش یا عنوان های جدید، به جای طالب امروز و یا از میان طالبان امروز، به کار گیرد و مسیر هفتاده ساله خود را ادامه دهد.

هر چند افغانستان در این سناریو، همانند هفتاد سال گذشته، بیشترین صدمات را تحمل خواهد کرد و شیرازهی جامعه افغانی از هم خواهد پاشید. اما سایر جوانب نیز برنده نخواهند بود و همه ی اطراف منازعه، زیان های پرشماری خواهند دید، چنان که تا کنون چنین بوده است. تداوم وضعیت گذشته و حال و آینده را در گذشته زندگی کردن، پیامدهای مخرب غیرقابل تصویری برای هر سه کشور در پی خواهد داشت. پاکستان بر «نبرد تا آخرین نفس» تأکید خواهد کرد که دستاورد آن، پیروزی پاکستان در برابر هند نیست، بلکه مقاومت تا آخرین سرباز خود یا تا آخرین نفس اردوی پاکستان است. هندوستان نیز به صورت مداوم نگران امنیت خود خواهد بود و حتا احتمال بحرانی تر شدن روابطش با هند در درازمدت وجود خواهد داشت.

۱-۲. تهاجم آمریکا به پاکستان: مخاطره ی ناممکن

سناریوی دوم آن است که در قبال پاکستان کاری صورت گیرد و به فریب کاری مداوم پاکستان خاتمه داده شود. اما چگونه؟ پاکستان تنها برای افغانستان مسأله و کابوس نیست؛ پاکستان جهادی-امتی برای ایالات متحده نیز حکم تهدید جدی را دارد، به خصوص که با تداوم وضعیت کنونی، احتمال افتادن یک بمب اتمی در اختیار گروه های افراطی و القاعده نیز وجود دارد و نفرت در میان توده ی پاکستان علیه آمریکا رو به تزاید است. مسلما آمریکا می داند که پس از جنگ سرد، پاکستان جهادی ترین تهدید علیه اوست و اسلام آباد هیچ گاه با صلیبی ها و صهیونیست ها علاقه ای به گفتگو نخواهد داشت. واقعیت آن است که آمریکا هم دقیقا نمی داند با پاکستان چه کار کند. گزینه های آمریکا در تعامل با پاکستان میان بد و بدترین محدود است. به گفته ی بروس رایدل، «دولتی عجین شده با القاعده و تجهیز شده با سلاح های اتمی، یک کابوس است و تمام گزینه های آمریکا برای معامله با آن گزینش بدی خواهد بود» (رایدل، ۱۳۹۳: ۲۳۳-۲۳۴). اگر آمریکا فشارها را بر پاکستان تشدید کند، این کشور برگ برنده دیگر خود را رو خواهد نمود و آن افتادن در دامن چین و حتا تلاش برای ایجاد ائتلاف منطقه ای علیه منافع آمریکا در منطقه و پیوستن به این ائتلاف است. چنانکه در چند سال اخیر و به خصوص در ماه های





اخیر، هرگاه که دولت و مقامات آمریکایی اظهار نظر جدی در باب دخالت‌ها و نقش پاکستان در حمایت از گروه‌های افراطی را مطرح نموده اند، پاکستان گوشه‌ای از این کارت بازی خود را نشان داده است. شصت میلیارد کمک و وام چین به پاکستان در سفر رئیس جمهور پاکستان به چین در ۱۳۹۷/۸/۱۲، عقد قراردادهای متعدد، پروژه‌های کلان اقتصادی چین در خاک پاکستان، توسعه کریدور اقتصادی چین و پاکستان و در مجموع، حمایت همه‌جانبه‌ی چین از این کشور، بر پیچیدگی قضیه می‌افزاید و سبب اطمینان پاکستان به مطمئن بودن راهی می‌شود که تا کنون ادامه داده است.

در صورت تداوم رویکرد گذشته و کنونی پاکستان، گزینه‌های ایالات متحده برای تغییر رژیم در قالب یک کودتا یا کمک به مخالفانی چون جنبش متحده‌ی قومی محدود خواهد بود. آمریکا در پاکستان امروز بسیار منفور و تأییدش از هر سیاست‌مداری معنای بوسه‌ی مرگ خواهد داشت. بی‌نظیر بوتو این درس را دشوار آموخت (رایدل، ۱۳۹۳: ۲۳۴). یکی از رادیکال‌ترین گزینه‌های قابل طرح برای تعامل ایالات متحده با این کشور آن است که آمریکا دست به حمله‌ی نظامی به پاکستان بزند. این گزینه نیز بارها و از دیرزمان در میان استراتژیست‌های آمریکا گاه‌گاهی مطرح شده است (ر. ک. فییر، ۱۳۹۶ و رایدل، ۱۳۹۳). اما سلاح اتمی و تروریست‌های پاکستان سبب می‌شوند که ایالات متحده آمریکا در مقابله با اقدامات پاکستان و قطع کمک‌هایش به این کشور همیشه مردد باشد. زیرا از یک‌سو از درگرفتن یک جنگ اتمی در هراس است و از سوی دیگر، نگران است که تروریست‌ها به تسلیحات اتمی پاکستان دست یابند (فییر، ۱۳۹۷). بروس رایدل، سناریوهای تعامل آمریکا با پاکستان و چالش‌های هرکدام را چنین بر می‌شمارد:

«گزینه‌های نظامی در بهترین شکلش ناپسند و در بدترین شیوه معکوس خواهد بود. حمله‌های هوایی به اردوگاه‌های آموزشی دهشت‌افکنان، از آن‌جا که آن‌ها به سادگی و با بهای کم دوباره آباد خواهند شد، عملاً چیزی به دست نمی‌دهد. آسیب خسارات جانبی حمله‌های هوایی اگر واقعی یا ساختگی باشد، نسبت به یک حمله زمینی احتمالاً دهشت‌افکنان بیشتری می‌آفریند. حتا یکی عملیات موفقانه «شهادی» بیشتری برای چرخه‌های تبلیغاتی دهشت‌افکنان به جا می‌گذارد. یک محاصره دریایی برای تغییر اجبار رفتار و سلوک رژیم، تحمیل یک رنج انسانی بر یک جمعیت بزرگ‌تر است. این محاصره دهشت‌افکنان را انگیزه خواهد داد تا در صدد انتقام‌جویی در درون و بیرون از آسیای جنوبی برآیند. محاصره دریایی همراه با حملات هوایی شاید رژیم

جهادی را متقبل پرداخت بهای واقعی کند؛ اما سقوط رژیم بعید و نکهداشتن آن دشوار خواهد بود. تجاوز به شیوهی عراق در ۲۰۰۳، نیاز به پایگاه زمینی در نزدیکی خواهد داشت. افغانستان محاط به خشکی، پایگاه پرمخاطره‌ای برای عملیات خواهد بود، ایران همکاری نخواهد کرد. هند در نهایت سناریو شاید آماده شود، اما چنان همراهی می‌تواند در قضیه افراتی‌گری به هر پاکستانی جان تازه بدمد» (رایدل، ۱۳۹۳: ۲۳۵).

پاکستانی‌ها البته برای دفاع از خود از سلاح‌های اتمی استفاده خواهند کرد. وقتی آن‌ها سیستم انداخت با ظرفیت رسیدن به آمریکا را نداشته باشند، یقیناً شهرهایی در افغانستان، هند و حتا در صورت پیش‌دستی قاجاق سلاح‌های اتمی توسط تروریستان، احتمالا ایالات متحده را ویران خواهند کرد. یک برد چنان منازعه‌ای در واقع «پیروزی بدون پشتوانه» خواهد بود. دشوارترین معضل در روز پس از پیروزی آشکار خواهد شد. ایالات متحده با کشوری که با فقر عظیمی دست و پنجه نرم می‌کند، سطح بی‌سوادی ۵۰ درصد دارد و توده‌هایش با تمام ارزش‌هایی که آمریکا حامی آن‌هاست، دشمنی شدید دارند، به ویژه زمانی‌کی سربازان آمریکایی در یک نبرد اتمی جنگیده و آن کشور را اشغال کرده باشند، چه خواهند کرد؟ (رایدل، ۱۳۹۳: ۲۳۵). فییر گزینه‌ی حمله‌ی غافل‌گیرانه از هند را به سلاح‌های اتمی پاکستان مطرح می‌کند (فییر، ۱۳۹۶: ۳۲۱). اما حتا این گزینه‌ی پرمخاطره و موفقیت آن، هرگز نمی‌تواند در فردای تهاجم و حتا شکست پاکستان، از عدم ظهور یک پاکستان عقده‌ای‌تر و میلیون‌ها جهادی چون مار زخمی و تشنه‌ی انتقام، اطمینان دهد.

تأسیس ۱۳۹۴

۱-۳. مقابله به مثل افغانستان: پادزهر دسترسی ناپذیر

اگر افغانستان توان در پیش گرفتن رویکردی مانند رویکرد پاکستان را می‌داشت و می‌توانست از گروه‌های استخدامی مانند طالبان، برای به زانو درآوردن پاکستان استفاده می‌نمود، شاید یکی از گزینه‌های قابل طرح برای مقابله‌ی به مثل با پاکستان بود تا دست از پرورش تروریسم بردارد. اما افغانستان در مصاف با پاکستان، گویا هرگز این ظرفیت و توانایی را نخواهد یافت. هر چند افغانستان از سوی پاکستان متهم است که در گذشته به تحریک بلوچ‌های پاکستان برای جدایی‌طلبی پرداخته است و حتا برخی اقدامات تروریستی در پاکستان گاه از سوی مقامات پاکستانی به افغانستان نسبت داده شده است. اما پاکستان اسناد کافی و معتبر برای این اتهامات در دست ندارد و افغانستان آن تسلطی را که پاکستان بر طالبان افغان دارد، هرگز بر بلوچ‌ها یا





پشتون‌های پاکستان نخواهد داشت و ظرفیت پرورش تروریستان انتحاری به سبک پاکستان را هرگز نخواهد یافت. افزون بر این، حتا اگر افغانستان این ظرفیت و توانایی را بیابد که رفتار پاکستان را با مقابله‌ی به مثل جواب دهد، باز هم این انتحاری دو جانبه، نمی‌تواند راه حل معقول و نهایی یا راهی برای نجات دو کشور و برقراری صلح و ثبات دایمی در منطقه تلقی شود.

۴-۱. صلح‌سازی بومی: عقلانیت واقع‌نگر

سناریوی دیگر آن است که مردمان و حکومت‌های هر سه کشور همسایه به یک عقلانیت واقع‌نگر روی آورند، در فرهنگ استراتژیک اردوی پاکستان و عقلانیت سیاسی قبیله‌ای در افغانستان تحول ایجاد شود و و با درس گرفتن از گذشته، برای آینده‌ی عاری از منازعه، به صلح‌سازی بومی بیندیشند. هیچ راه‌حلی که تضمین‌کننده‌ی ثبات دایمی در منطقه و حل دایمی منازعه میان سه کشور هند، افغانستان و پاکستان باشد، به جز رویکرد صلح‌سازی بومی و عقلانیت معطوف به واقعیت‌های منطقه، وجود ندارد. زمانی که اختلاف‌های سرزمینی به مرحله خشونت و درگیری نظامی اطراف قضیه بیانجامد، حل و فصل صلح‌آمیز کشمکش‌ها و منازعات نیازمند رویکردی سه‌بعدی است: ۱. صلح‌سازی، ۲. حفظ صلح و ۳. تثبیت صلح. حضور این سه بعد در کنار هم و در تعامل با یکدیگر برای پاسخ هماهنگ به فرایند حل و فصل منازعه به روشی صلح‌آمیز، ضروری است. با این وجود، هریک از آن‌ها اهداف خاص خود را دارند و تنها می‌توانند به نتایج خاص خود دست یابند. تثبیت صلح از بقیه مهم‌تر است و بر رفع علل ساختاری منازعه تمرکز دارد (عوامل اجتماعی، اقتصادی، انسانی، نژادی و قومی، فرقه‌ای و حتی محیط زیستی که خشونت را ایجاد می‌کنند). روند صلح‌سازی و حفظ صلح از نظر ادامه اثربخشی محدود هستند و تنها در کنار فرایند تثبیت صلح می‌توانند به راه حل صلح بینجامند (Harboth' 2002: 40). تا کنون تمامی راه‌ها و تلاش‌ها در مسیر صلح در این منطقه، نوعی سرگرمی روزمره و گریز از پرداختن به عوامل بنیادین منازعه بوده است، و به همین جهت، تلاش‌های مقطعی و سطحی‌نگرانه، همواره با فریب، تفاوت ماهوی در سیاست واقعی و سیاست اعلامی از سوی سه همسایه نسبت به هم‌دیگر و در نتیجه، حامل نطفه‌ی تجدید و تداوم بحران بوده است. تنها با صلح‌سازی بومی که ناظر به مسائل و عوامل بنیادین منازعه‌ی مزمن میان سه همسایه است، می‌توان به حل این منازعه هفتاد ساله امیدوار بود.

۱-۴-۱. مفهوم صلح‌سازی بومی

منظور از صلح‌سازی بومی، صلحی است که از درون مردمان هر سه کشور بجوشد و متکی بر خواست، اراده و تلاش نیروهای سیاسی، اجتماعی و جامعه‌ی مدنی هر سه کشور همسایه باشد. این نوع صلح، بیش از آن‌که متکی بر فشار بیرونی یا خواست قدرت‌های بین‌المللی باشد، بر درک مردمان و کارگزاران سیاسی و نظامی هر سه کشور همسایه از ماهیت این زخم هفتاد ساله و منازعه‌ی ویرانگر، درک پیامدهای آن در آینده و درک مشترک از ضرورت مصالحه و سازش متکی است. بر این اساس، صلح‌سازی بومی معطوف به نشست‌های سه‌جانبه‌ی مکرر و متداوم منطقه‌ای بین سه کشور با فعال شدن جامعه مدنی، فعالین فرهنگی و احزاب سیاسی هر سه کشور و گفتگوی صریح در باب دو معضل بنیادین و تدبیری برای مداوای دو زخم ناسور است: الف) خط دیورند، ب) منازعه‌ی کشمیر.

۱-۴-۲. ضرورت جوانب منازعه به صلح‌سازی

صلح‌سازی بومی، سه جانب بومی و یک ناظر و همکار بیرونی دارد و زمانی این صلح‌سازی ممکن خواهد بود که همه‌ی جوانب ضرورت آن را دریافته باشند. بی‌تردید، از تداوم این منازعه، هیچ‌جانبی سود نخواهد برد. به نظر می‌رسد برای افغانستان، این صلح به مثابه‌ی تضمین بقا و حیات کشور ضروری است. جنگ‌های ممتد و بحران مزمن و فراگیر، افغان‌ها را سرخورده و ناامید ساخته است و کسی در ضرورت این صلح به مثابه‌ی آب حیات برای جامعه‌ی افغانی، تردیدی ندارد.

برای پاکستان نیز به همین پیمان، این صلح ضروری به نظر می‌رسد. ضرورت صلح برای پاکستان در گام نخست بدان جهت است که دیر یا زود، افراطی‌گری دامن خود پاکستان را نیز خواهد گرفت و هم‌اکنون نیز شواهد و آثاری آن تا حدودی مشهود است و مواردی رخ نموده که تروریسم دست‌پرورده‌ی پاکستان، رو در روی خود دولت پاکستان قرار گرفته است. افزون بر این، پاکستان به رغم برخورداری از سلاح اتمی، از وضعیت دشوار اقتصادی رنج می‌برد. جامعه پاکستانی با بحران و کمبود جدی آب مواجه است و در آینده این مشکل جدی‌تر و به بحران شدید منجر خواهد شد. پاکستان هم به آب‌های افغانستان نیازمند است و هم به آب‌های هند. در درازمدت، چنان‌که نندرا مودی صدر اعظم هند گفته است: «آب و خون نمی‌تواند هم‌زمان به



پاکستان جریان یابد» (مودی، ۱۳۹۵).

در این میان، ممکن است تصور شود که هند نیاز جدی به سازش و صلح احساس نمی‌کند و با توجه قدرت ملی (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی) خود، راه خود را ادامه می‌دهد و در مسیر توسعه با اطمینان گام بر می‌دارد و از بابت همسایه‌ی انتحاری مانند پاکستان، نگرانی زیادی ندارد و نمی‌تواند پاکستان جلو پیشرفتش را بگیرد، چنان‌که تا کنون نتوانسته است. اما واقعیت آن است که منازعه‌ی کشمیر و تنش در روابط سه کشور، صدمات بزرگی به امنیت و منافع اقتصادی هند وارد نموده و در آینده نیز هند نمی‌تواند نسبت به ثبات و بهینه کردن و پیشینه ساختن منافع خود، از صلح در منطقه بی‌نیاز باشد. چنان‌که ایالات متحده نیز نمی‌تواند به صورت دائمی، هم‌آغوشی مرگبار با پاکستان را ادامه دهد و به تأمین اقتصادی پاکستان نیز مجبور باشد، امری که هفت دهه تجربه شده است.

بنابراین، فرجام این جنگ نافرجام و جاری میان هند، افغانستان و پاکستان، جز فلج نمودن مردمان این منطقه، پیامد مثبتی برای هیچ طرف قضیه نخواهد داشت. تروریسم مورد حمایت پاکستان، تنها تهدیدی برای آینده‌ی هند و افغانستان نیست. نظاره کردن رشد و بقای حیات تروریسم ایدئولوژیک و اتمی در پاکستان توسط چین و قدرت‌های جهانی دیگر، چین و سایر قدرت‌های جهانی را نیز در نهایت به چالش خواهد کشید. در این میان، نقش چین در اقتناع پاکستان اهمیت فوق‌العاده دارد. برخی تنش‌های هرچند غیر جدی و رقابت هند و چین، می‌تواند در نقش غیرسازنده‌ی چین در فرایند صلح‌سازی بومی مؤثر باشد. چین تا کنون با محوریت منافع اقتصادی، به گسترش روابط خود با پاکستان در رقابت با ایالات متحده و هند ادامه داده و هیچ‌گاهی معترض رشد تروریسم و افراطی‌گری در این کشور نبوده است؛ اما نمی‌توان از عواقب مخرب و پیامدهای ویرانگر تداوم و رشد تروریسم و افراطی‌گری در پاکستان بر امنیت آینده‌ی چین مطمئن بود. پاکستان در نهایت برای چین نیز همسایه‌ای است که مصداق کامل «تیغ در دست زنگی مست» است و نفوذ افراطی‌گری و تروریسم از پاکستان در میان مسلمانان سینگ کیانگ که از حس محرومیت و تبعیض نیز رنج می‌برند، در آینده بسیار محتمل است.

۱-۴-۳. عناصر صلح‌سازی بومی

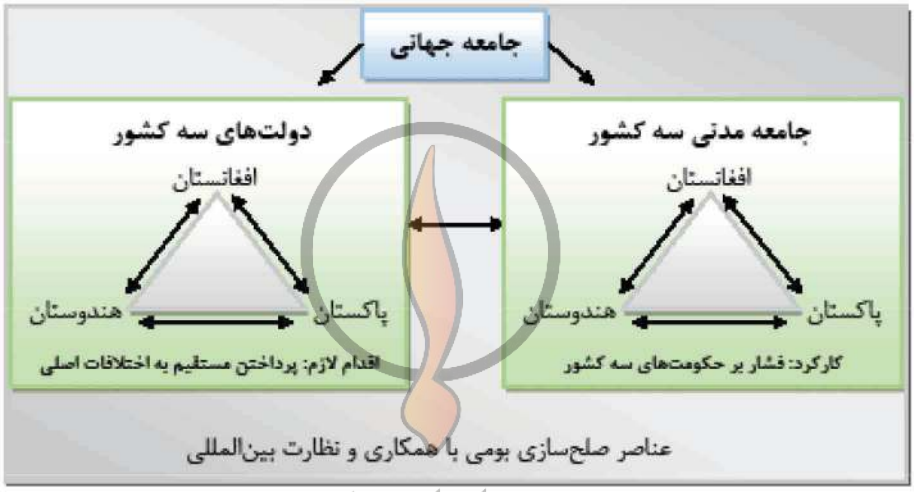
با توجه به نکات فوق، عناصر و اجزای اصلی صلح‌سازی بومی عبارتند از:



الف) حکومت‌های هر سه کشور به مثابه‌ی نیروهای اصلی صلح.

ب) جامعه‌ی مدنی هر سه کشور به عنوان نیروهای فشار بر حکومت‌های سه کشور که آغازگر روند جدیدی متفاوت با گذشته برای تأمین صلح و حل مناقشات سه کشور باشد.

ج) جامعه‌ی جهانی به شمول ایالات متحده و کشورهای همسایه که نقش ناظر و همکار را در این پروسه باید ایفا نمایند.



۱-۲-۳-۱. جایگاه دولت‌های سه کشور در صلح‌سازی بومی

تأسیس ۱۳۹۴

چنان‌که اشاره شد، نقش محوری در نهایت از آن حکومت‌های سه کشور است و تنها با اراده و عزم سه حکومت می‌توان به نتایج روند صلح امیدوار بود. اما احتمال شکل‌گیری اراده‌ی معطوف به صلح در حکومت‌های سه کشور در چه حدی است و ضرورت‌ها و چالش‌های هریک چیست؟

الف) حکومت افغانستان

دولت مردان افغانستان تا کنون در مواجهه با پاکستان، بیشتر اسیر تخیل و احساسات بوده اند تا سیاست مبتنی بر واقعیات. ما برای مواجهه واقع‌گرایانه و مؤثر با پاکستان، نیازمند عبور از عقلانیت قبیله‌ای و محاسبه سود و زیان هستیم. اگر افغان‌ها همه مانند کرزی بر نبرد تا زنده بودن آخرین افغان برای بازپس‌گیری ماورای دیورند معتقد هستند، پس نباید از پاکستان انتظار





توقف مداخلات و حمایت از تروریستان را علیه خود داشته باشند و چنین انتظاری هرگز معقول نخواهد بود. مشخص است که امکان ندارد دولت افغانستان از پاکستان هم خواستار خاک باشد و هم خواستار صلح و عدم تربیت و تجهیز گروه‌های دهشت‌افکن علیه افغانستان.

علاوه بر این، وقتی انگلیس، آمریکا و سایر قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای از داعیه‌ی افغانستان در این خصوص حمایت نمی‌کنند و دقیقاً بر خلاف آن پافشاری دارند، چگونه توقع کنترل پاکستان توسط آنان و آمدن صلح و امنیت در افغانستان یا خشکاندن ریشه‌های تروریسم توسط ایشان را داریم؟! کلید صلح و جنگ افغانستان در قدم اول به دست پاکستان و در گام دوم، به دست آمریکا و انگلستان است، اما ما با هر سه کشور در این زمینه با داعیه‌ی دیورند در تقابل قرار می‌گیریم. در نهایت به این نتیجه می‌رسیم که یک شاه کلید اصلی در دست خود ماست و آن این‌که خواست‌های خود از پاکستان و ادعاهای خود در برابر او را تعدیل کنیم و واقع‌گرایانه و منطقی‌تر ببیندیشیم.

سپتا از مدارای ایالات متحده نسبت به پاکستان شاکی است و می‌گوید: «بدون شک با استراتژی مداراجویانه‌ی ایالات متحده و پاداش‌دهی مداوم به منبع و حامی تروریسم، پاکستان، امکان پیروزی بر تروریسم نمی‌توانست به واقعیت بپیوندد. به زعم سپتا، حتا اگر چندین حکومت دیگر نیز در افغانستان تغییر کند و پاک‌ترین فرزندان این کشور و آنانی که به مصیبت قوم و تبار و تعصب نیز آلوده نیستند، رهبری حکومت را بر عهده بگیرند، بدون مبارزه با منبع یعنی پاکستان و نمایش قدرت در برابر آنان، امکان پیروزی بر تروریسم که به استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی در یک نظام مبتنی بر حقوق منجر شود، میسر نخواهد بود» (سپتا، ۱۳۹۶: ۵۲۳). با این سخن سپتا که با وضعیت موجود حتا اگر ده حکومت هم تغییر کند باز هیچ تغییری نخواهد آمد، می‌توان موافق بود و بلکه حتا اگر یک قرن و بیش از آن هم بگذرد، وضع بهبود نخواهد یافت، بلکه بدتر و پیچیده‌تر نیز خواهد شد. اما بر خلاف پیشنهاد و ارزیابی نهایی سپتا، تنها زمانی آرزوی ملت افغانستان در تجربه صلح و یک زندگی شرافت‌مندانه برآورده خواهد شد که همان «پاک‌ترین فرزندان این کشور و آنانی که به مصیبت قوم و تبار و تعصب نیز آلوده نیستند» روی کار بیایند و یا کارگزاران ما با تبری از تبارگرایی و عقلانیت قبیله‌ای، به یک سیاست واقع‌گرایانه روی بیاورند. در این صورت، بخش مهمی از پازل حل خواهد شد و بخشی دیگر به هر سه کشور همسایه در نهایت مربوط است که باز هم افغانستان یکی از این سه ضلع است و

ایالات متحده و همکاران و متحدان بین‌المللی ما نقش مکمل خواهند داشت، نه نقش بنیادین را. به هر حال، این حکومت و مردم افغانستان هستند که می‌توانند با یک رویکرد واقع‌گرایانه، با حل و فصل منازعه دیورند با پاکستان، حداقل به یکی از عوامل اصلی بحران هفتادساله، پایان بخشند. کرول کریستین فییر که سال‌ها در مورد معضل کشمیر و رویکرد ارتش پاکستان تحقیق نمود و ارتش پاکستان را معضلی برای کل منطقه و حتا غرب تلقی می‌کند، در مصاحبه خود در باب محتوای کتابش (نبرد تا آخرین نفس؛ شیوه جنگ ارتش پاکستان) می‌گوید: «بسیاری از کشورهایی که روابط دوستانه دارند، مرزهای معین دارند. یکی از چیزهایی که پاکستان از افغانستان می‌خواهد حل و فصل مرزش با این کشور است. من شما را تشویق می‌کنم که بحث سیاسی جدی در این زمینه داشته باشید. من فکر می‌کنم افغان‌ها باید بین خود بحث کنند که به تدریج خط دیورند به یک مرز به رسمیت شناخته شده تبدیل شود. افغانستان از پاکستان چه می‌خواهد؟ هم اکنون افغانستان از جامعه جهانی می‌خواهد تا پاکستان را به خاطر نقض تمامیت ارضی این کشور زیر فشار قرار دهد. اما برای پیشبرد این ادعا افغانستان باید مشخص کند که مرزش با پاکستان از کجا شروع و در کجا به پایان می‌رسد. شما نمی‌توانید علیه پاکستان به خاطر تروریزم عبور مرزی دعوا کنید، درحالی که خط مرزی را اصلا قبول ندارید. من فکر می‌کنم این تنها چیزی است که افغانستان به حیث یک امتیاز دارد. این مهم‌ترین چیزی است که افغانستان دارد و پاکستان آنرا می‌خواهد. من پیشنهاد می‌کنم افغانستان به جای اینکه از آن بهراسد، برای تامین صلح از آن استفاده کند. دلیل زیادی وجود دارد که چرا شما باید مرزهای خود را تعیین کرده و به رسمیت بشناسید: نخست، شما با تنظیم مرزهای خود مرزهایتان را قاعده‌مند می‌سازید. من این ادعا را که چون پشتون‌ها در دو طرف مرز زندگی می‌کنند، پس نباید مرز را به رسمیت بشناسیم، قبول ندارم. ایالات متحده آمریکا هم در مرزهایش با کانادا وضعیت مشابهی دارد. ما مردمی را که در ناحیه مرزی زندگی می‌کنند، قبیله نمی‌نامیم؛ اما آن‌ها خانواده‌هایی هستند که با هم خویشاوندی دارند. این یک مانع غیر قابل عبور نیست. اگر شما به مرزهای اروپا نگاه کنید هم چنین وضعیتی را می‌بینید. کاملا امکان دارد که جوامع و خانواده‌هایی که از طریق مرزها از هم جدا شده‌اند، واقعا با هم در ارتباط باشند. قاعده‌مند سازی تجارت یکی از راه‌هایی است که دولت افغانستان باید در موردش فکر کند» (فییر، ۱۳۹۷).

در ارتباط با دیدگاه مردم افغانستان نیز تحقیق و نظرسنجی یکی از محققین نشان می‌دهد که





اغلب مردم افغانستان هوادار «مذاکره مستقیم با پاکستان و رسیدگی به نگرانی‌های آن‌ها از جمله خط دیورند» هستند (صدر، ۱۳۹۷: ۶۹ و ۹۱). با حل شدن این منازعه، افغانستان و پاکستان می‌توانند روی فرصت‌های اقتصادی و تجاری (افغانستان به مثابه یک بازار مناسب برای پاکستان، تولیدات صنعتی مشترک، بهره‌گیری از مزایای انتقال انرژی از آسیای میانه به جنوب آسیا و سایر فرصت‌ها) متمرکز شوند.

ب) حکومت پاکستان

جایگاه دولت ملکی پاکستان در معادلات سیاسی و امنیتی پاکستان جایگاه استواری نیست و از سوی نظامیان و آی اس آی، عنصر قابل اعتنایی به شمار نمی‌رود. نظامیان پاکستان نه تنها در پس پرده جهت‌دهنده‌ی رویکرد حکومت ملکی پاکستان است، بلکه جنرالان راولپندی حتا در تشریفات رسمی نیز گاه جایگاهی برای کارگزاران اسلام آباد در نظر نمی‌گیرند. به روایت سپتا، «در جلسه نشست سه جانبه‌ی استانبول که کرزی به افتخار هیأت پاکستانی ضیافت شام ترتیب داده بود، کیانی نیم ساعت دیرتر از زرداری رییس جمهور کشورش به مجلس آمد و جلسه نیز نیم ساعت دیرتر از موعد مقرر شروع شد. در مجلس نیز با نخوت به گونه‌ای نشست که گویا زرداری حقیرترین انسان است و فرعون‌گونه مدام سیگار دود می‌کرد (سپتا، ۱۳۹۶: ۶۴۲). در واقع، دولت ملکی پاکستان نقش سخنگو و توجیه‌گر سیاست نظامیان را دارد. نظامیان پاکستان، دو بال دارند: یک بال استخباراتی که به کمک آن به تربیت و تجهیز تروریسم می‌پردازد، و یک بال خوش خط و خال که توسط آن، کار آی اس آی و خود را پنهان و با پوششی از تظاهر و ریاکاری، می‌پوشاند. نظامیان پاکستان همواره در این سیاست خود موفق عمل نموده و سیاست‌مردان افغانستان، ایالات متحده و جامعه جهانی را به خوبی دور زده و معطل نگهداشته‌اند.

بی‌نظیر بوتو در واقع قربانی قرار گرفتنش در تقابل با اردو و اراده برای سازش با ایالات متحده در مورد تلاش برای تغییر رویکرد پاکستان در صورت پیروزی در انتخابات ۲۰۰۷ شد. او وعده داده بود که در صورت پیروزی در انتخابات ۲۰۰۷، به مبارزه جدی با تروریسم پردازد (سپتا، ۱۳۹۶: ۶۱۹). پس از این حادثه نیز امیدواری‌های واهی در میان دولت‌مردان افغان و مقامات آمریکایی نسبت به تغییر رویکرد پاکستان در حین گفتگو بر سر پیمان امنیتی به وجود آمده بود. در عین حال، آمریکا از معضل اصلی در پاکستان نیز درک درستی داشته است، و آن چالشی است که اردو و آی اس آی بر سر راه دولت ملکی پاکستان ایجاد می‌کند. پس از روی

کار آمدن نواز شریف، سپنتا گزارش می‌دهد که «جانی کری از سیاست حکومت جدید پاکستان زیر رهبری نواز شریف در برابر افغانستان برداشت مثبتی داشت. وی گفت که «من فکر می‌کنم که در پاکستان تغییرات آمده است. نواز شریف سیاست نوی را دنبال می‌کند او خواهان تغییر بازی است. او می‌خواهد با هند کنار بیاید و هم‌چنین با شما. اما آی اس آی و اردو بر سر راه تحقق این سیاست مشکلات ایجاد می‌کنند» (سپنتا، ۱۳۹۶: ۵۳۵).

اکنون نیز دولت‌مردان پاکستان و به خصوص عمران خان تلاش می‌کند که هم در قبال گفتگوهای صلح افغانستان از خود نیت مثبتی را به نمایش بگذارد و هم در برابر هند تلاش نموده است که از مدارا کار گیرد. او بارها تأکید نموده است که خواستار تداوم گفتگوهای صلح و کمک به افغان‌ها برای دست‌یابی به صلح است. چنان‌که پس از بحران اخیر مرزی با هند نیز گفت: کسی که معضل کشمیر را حل کند، مستحق جایزه نوبل است و با صراحت از هند خواستار گفتگو در باره کشمیر شد. عمران خان تصریح کرد که معتقد است مسئله کشمیر همانند مسئله افغانستان، هر دو می‌توانند با گفتگو و مذاکره حل شوند (عمران خان، ۱۳۹۷). اما چالش اصلی آن است که حتا بر فرض تجلی نیت واقعی دولت‌مردان پاکستان در سخنان شان، در همراهی و تأیید ارتش پاکستان نسبت به این مواضع صلح‌گرایانه، تردید جدی وجود دارد. ارتش پاکستان همواره شاخصه‌هایی را برای صلح با هند مشخص می‌کند که تحقق آن‌ها ناممکن است. «خواست ارتش پاکستان آن است که باید کشمیر را به دست آورد و هم‌چنین، هند باید پاکستان را به گونه برابر به رسمیت بشناسد. هند هرگز حاضر نیست پاکستان را به عنوان یک طرف برابر به رسمیت بشناسد. همانطور که پاکستان هرگز افغانستان را به حیث طرف برابر به رسمیت نخواهد ساخت. زیرا آن‌ها برابر نیستند. آنچه ارتش پاکستان انجام داده است جنگ اندازی است. ارتش پاکستان از این جنگ بهره می‌برد. زیرا اگر جنگ نباشد، ارتش پاکستان نمی‌تواند از منابع سرشار و امتیازاتی که در صحنه سیاست پاکستان دارد، به شمول توانایی مداخله به هر بهانه، بهره‌برد. پس پاکستان یک دسته بازیگران غیر دولتی درست کرده که اکثر آن‌ها اسلام‌گرایان هستند. آن‌ها می‌توانند با مصونیت در زیر چتر اتمی پاکستان عمل کنند. معنای این سیاست این است که وقتی حمله تروریستی در هند صورت می‌گیرد، هند نمی‌تواند واکنش نظامی علیه پاکستان داشته باشد» (فییر، ۱۳۹۷).



ج) حکومت هندوستان

چالش جدی در ارتباط با صلح‌سازی بومی، علاوه بر نوع رویکرد ارتش پاکستان، قاطعیت هند در ضرورت حفظ کشمیر به عنوان بخشی از قلمرو هند بوده است. از همان اوان استقلال هندوستان در سال ۱۹۴۷م، لرد مونت باتن نایب السلطنه وقت هندوستان کشمیر را منطقه‌ای با اهمیت تلقی کرد و همه تلاش‌ها بر این استوار بوده است که کشمیر در چارچوب هند باقی بماند (Ganguly, 2006: 47). اما تداوم منازعه به شکل کنونی، علاوه بر تحمیل هزینه‌های هنگفت بر هند، احتمال برخورد اتمی میان دو کشور را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت.

تا کنون برای حل منازعه کشمیر، سناریوهای گوناگونی مطرح شده است: ۱. حفظ وضع موجود، ۲. کشمیر مستقل، ۴. الحاق کشمیر به هندوستان، ۳. الحاق کشمیر به پاکستان، ۵. یک کشمیر مستقل کوچک‌تر، ۶. درّه مستقل کشمیر و ۷. فرمول چناب (شفیعی و اسکندری، ۱۳۹۰: ۲۰۵). هر یک از این سناریوها پیامدهای مختلفی برای هر یک از بازیگران دخیل در بحران کشمیر دارد. تعارضات ناشی از این پیامدها مهم‌ترین مانع در اجرای این سناریوها بوده است. در این میان، سناریوی یک کشمیر مستقل کوچک‌تر، کم‌ترین پیامد زیان‌بار را برای اطراف منازعه (هند، پاکستان و جبهه‌ی آزادی‌بخش جامو و کشمیر) دارد. البته که این سناریو برای هند نگران‌کننده است، چرا که تمامیت ارضی هند در معرض تهدید قرار می‌گیرد و ممکن است انگیزه استقلال‌طلبی را در سایر ایالات این سرزمین تحریک کند و علاوه بر این دره کشمیر با تمام امکاناتی که دارد از حوزه‌ی کنترل هند خارج شده و در نهایت به نوعی پیروزی مسلمانان ساکن این دره در مقابل هندوها را به دنبال خواهد داشت که ممکن است بحران به طور قطعی پایان‌نگرفته و وارد فصل جدیدی گردد. اما فرصت‌های احتمالی موجود را که با تحقق این سناریو پیش می‌آید نمی‌توان نادیده گرفت. از جمله آن که گزینه استفاده از سلاح‌های هسته‌ای حذف خواهد شد و در نتیجه اختصاص بودجه‌های دولت هند به بخش‌های غیر نظامی، رشد اقتصادی این دولت را در پی خواهد داشت. علاوه بر این، اگرچه هندوستان دره کشمیر را از دست خواهد داد اما پاکستان نیز به عنوان رقیب هند در این بازی مناطقی از کشمیر آزاد را از دست خواهد داد. در این صورت پایان یافتن بحران و حذف گزینه استفاده از سلاح‌های اتمی و پایان تنش در منطقه و به وجود آمدن نوعی آرامش پس از سال‌ها نابسامانی، برای هند فرصت تلقی می‌شود. فرصت‌های احتمالی که با تحقق این سناریو برای پاکستان به وجود خواهد آمد، این است که این



بحران چرکین خاتمه یافته و بنابراین حذف هزینه‌های نظامی و عطف به مسائل اقتصادی را برای این کشور نیز به همراه خواهد داشت. در نهایت، علاوه بر این از آن جا که هم پاکستان و هم هندوستان مناطقی را از دست خواهند داد، به نوعی بازی بدون برد و باخت تمام خواهد شد. این سناریو هم‌چنین، باعث تعیین نسبی سرنوشت کشمیری‌ها می‌شود و یک فرصت بوده و بارقه‌ی امیدی برای کشمیری‌ها است، زیرا هر چند در نقطه کوچک‌تر، هویت کشمیری‌ها زنده می‌شود و در قلمرو سرزمینی مستقل جریان می‌یابد (شفیعی و اسکندری، ۱۳۹۰: ۲۱۸، ۲۲۱ و ۲۲۴).

۱-۴-۳-۲. دیپلماسی کانال دو و کانال یک و نیم

دیپلماسی کانال دو به دیپلماسی خارج از ساختار رسمی حکومت اطلاق می‌شود و دیپلماسی شهروند محور است. دیپلماسی کانال دو مبتنی بر تعامل نیروهای فرهنگی و اجتماعی و فعالین رسانه‌ای جوامع است. این نوع دیپلماسی هرچند ضمانت اجرایی ندارد، اما می‌تواند زمینه‌ی سازش‌ها و تعاملات را در سطح حکومتی و دیپلماسی رسمی فراهم سازد. دیپلماسی کانال دو در واقع برای کمک به بازیگران رسمی برای مدیریت و حل اختلافات، با کشف راه‌حل‌های احتمالی است که از نظر عمومی و در آن چانه‌زنی برای نفع یک‌طرف به صورت رسمی مطرح نیست. دیپلماسی کانال یک و نیم نیز به ترکیبی از دو نوع دیپلماسی رسمی حکومتی و دیپلماسی شهروندمحور و متکی بر نیروهای اجتماعی و رسانه‌ای اطلاق می‌شود وضعیتی که به گفته‌ی دیویدسون و مانتویل، «بازیگران رسمی و غیررسمی در محل و فصل اختلافات با هم همکاری می‌کنند (Davidson and Montville '1: 1981-1982).

بر این اساس، جامعه مدنی و فعالان فرهنگی سه کشور باید با عبرت‌گیری از تاریخ و زمینه‌ها و ظرفیت‌های موجود فراروی سه کشور، به صورت جدی وارد کارزار شوند. فعالان جامعه‌ی مدنی و عرصه‌ی فرهنگی و اساتید دانشگاه‌های سه کشور، می‌توانند از طریق نشست‌های سه‌جانبه در دهلی، اسلام‌آباد و کابل، دولت مردان خود را به پرداختن به مسائل واقعی و رفع این مسائل و سوء تفاهمات وادار نموده و نقش جدی در اعمار یک آینده‌ی عاری از جدال و سوء تفاهم و اتهام‌زنی بازی کنند. جامعه‌ی جهانی و همکاران بین‌المللی نیز در این بخش می‌توانند نقش تمهیدی و تشویقی و نظارت مؤثری داشته باشند.

تا کنون جامعه مدنی هر سه کشور، تابع سیاست‌های حکومت‌های خویش بوده و مستقل به





مسأله صلح منطقه‌ای نیندیشیده اند. اما هرچه زمان می‌گذرد، تا اندازه‌ای مردمان و فعالین جامعه مدنی در هر سه کشور، به ضرورت یافتن یک راه حل، بیشتر واقف می‌شوند. شاید بیش از دو همسایه‌ی دیگر، فعالین مدنی پاکستان بیشتر با فضای صلح‌سازی فاصله داشته باشند؛ با این حال، تغییراتی در نوع نگاه جامعه مدنی پاکستان و فعالین رسانه‌ای و حقوقی این کشور نسبت به رویکرد ارتش پاکستان نیز مشهود است. در کارگاه دو روزه مشترک میان فعالان جامعه مدنی افغانستان و پاکستان که در عقرب سال ۱۳۹۴ در اسلام آباد برگزار شده بود، شرکت‌کنندگان از حکومت پاکستان خواستند تا روند صلح را در افغانستان حمایت کند. این فعالان جامعه‌ی مدنی بیان داشتند که در صورتی که پاکستان روند صلح را در افغانستان به گونه‌ی جدی حمایت نکند؛ کابل باید موقف جدید و روشن‌تری را در برابر اسلام آباد اختیار کند. امتیاز گل یکی از فعالان جامعه‌ی مدنی پاکستان در این کارگاه تصریح نمود که: «بهتر خواهد بود تا مردم افغانستان و هم‌چنان پاکستان یک مسیر روشن را برای شان انتخاب کنند» (طلوع نیوز، ۱۳۹۴). حسن یکی دیگر از فعالان جامعه مدنی پاکستان بیان داشت: «افغانستان تصمیم گرفته است تا با طالبان بجنگد. حالا نوبت پاکستان است تا بر ضد طالبان دست به کار شود» (همان).

در مجموع، زمینه و ظرفیت برای فعال شدن نیروهای غیردولتی در هر سه کشور و ایفای نقش بیشتر از سوی جامعه مدنی هر سه همسایه به منظور فشار بر دولت‌ها و زمینه‌سازی برای تفاهم و یافتن راه‌حلی که برای هر سه همسایه سودمند باشد، فراهم است؛ اما نیازمند تحرک‌بخشی و ورود به فاز عملیاتی است.

۱-۳-۴. جامعه‌ی جهانی و نقش حمایتی در صلح‌سازی بومی

جامعه‌ی جهانی به شمول ایالات متحده، اتحادیه اروپا، چین، روسیه و سایر کشورها، نمی‌توانند افغانستان را به حال خود رها کنند تا مجدداً به عنوان پناهگاهی برای تروریسم و تولید مواد مخدر، امنیت جهانی را تهدید نماید.

جامعه جهانی می‌تواند به دو شکل در کمک به صلح‌سازی بومی کمک نماید: ۱. نظارت و همکاری، ۲. میانجی‌گری و داوری.

الف) نظارت و همکاری

فرآیند صلح‌سازی باید کاملاً توسط کنشگران بومی تعقیب شود، اما جامعه‌ی جهانی به شمول

ایالات متحده، نقش ناظر و همکار را باید به عهده بگیرد و نگذارد که فرایند صلح‌سازی بومی متوقف گردد. جامعه جهانی غیر از این همکاری، راه دیگری برای نجات از تهدید پاکستان اتمی جهادی ندارد و نمی‌تواند پاکستان را تنها معضلی برای افغانستان یا هند تلقی کند. چنان‌که کریستین فیبر استدلال می‌کند، «تنها راهی که جامعه بین‌المللی می‌تواند با پاکستان طرف شود، این است که با تهدید اتمی پاکستان مقابله کند. این یک استدلال پیچیده است. اما تا زمانی که ما فکر کنیم پاکستان را نمی‌توان تنبیه کرد چون این کشور بسیار خطرناک است، پاکستان هم به رویه‌ی همیشگی خود ادامه خواهد داد، چه در افغانستان و چه در هند» (فیبر، ۱۳۹۷).

ب) میانجی‌گری و داوری

این نقش در صورتی ممکن است که کنشگران داخلی بخشی از فرآیند را به پیش برده باشند و در صورت عدم احتمال یا امکان توافق بر سر چگونگی حل و فصل مسائل مرزی، به کشورها یا نهادهای حقوقی مشخص بین‌المللی اختیار دهند تا به میانجی‌گری و داوری نهایی بپردازند.

ممکن است گفته شود نشست‌های مکرر دو جانبه و چند جانبه میان افغانستان و پاکستان با مشارکت کشورهای متعدد منطقه یا فرامنطقه، در طول چندین دهه گذشته برگزار شده است و به هیچ نتیجه‌ای دست نیافته است. میانجی‌گری و داوری پیشنهاد شده در بالا نیز ممکن است تکرار روند ناموفق گذشته باشد. باید گفت که روند گفتگوهای گذشته میان افغانستان و پاکستان در ارتباط با مباحث تروریسم و حمایت از طالبان و... به سه دلیل ناکام بوده است:

۱. عدم جوشش اراده از درون و فقدان عزم جدی در پاکستان و حضور در گفتگوها صرفاً برای تظاهر به همراهی به منظور وقت خریدن از جامعه جهانی و بازیگران بین‌المللی.

۲. نپرداختن به مسائل بنیادین (منازعات سرزمینی) و اتلاف وقت بر سر مسائل صوری حمایت یا انکار حمایت از گروه‌های دهشت‌افکن.

۳. عدم حضور جانب سوم، یعنی هند که بخش عمده‌ی این منازعات سایه‌ای است که منازعات سرزمینی هند و پاکستان بر روابط پاکستان و افغانستان انداخته است و بدون حضور هند و گفتگوی سه جانبه، با نشست افغانستان و پاکستان با هر کشور دیگری به جز هند، قابل حل و فصل نخواهد بود.



نتیجه‌گیری

بحران افغانستان تنها بحران جامعه‌ی افغانی نیست، بلکه هم یک بحران منطقه‌ای است و هم نیم قرن است که قدرت‌های بین‌المللی در آن درگیر بوده‌اند، بخشی از بازی بوده و از این بحران مزمن متأثر گردیده و در آینده نیز متأثر خواهند شد. آشکار است که نوع نگاه پاکستان نسبت به افغانستان و هند، عامل بسیاری از ناپسامانی‌های موجود در افغانستان و رشد تروریسم و خشونت‌گرایی در افغانستان و سراسر منطقه است. اکنون هفت دهه است که سه کشور هند، پاکستان و افغانستان درگیر یک منازعه‌ی خونباری اند که برای هر سه کشور پیامدهای ویرانگر داشته است. هر سه کشور برای تضمین آینده‌ی خود، باید از زندگی در گذشته عبور نموده و به مخاطرات آینده بنگرند و راهی برای پایان بخشیدن به این منازعه‌ی دهشتناک و خونبار، بیابند. مسیرهای پیموده شده در گذشته برای دستیابی به صلح، غیرواقعیانه، همراه با فریب، تظاهر و فقدان اراده جدی برای کمک به همدیگر بوده است. آزمودن این روش‌ها، هرگز صلح پایداری را در پی نخواهد داشت. پاکستان امروز به یک «کشور امنیتی» یا «دولت ناامن» تبدیل شده است که عمق استراتژیک خود را در افغانستان، از طریق ایجاد بی‌ثباتی دائمی در افغانستان و زمین‌گیر کردن افغان‌ها تعقیب می‌کند تا افغانستان هیچ‌گاه توانایی پرداختن به داعیه‌ی دیورند را نیابد و با همکاری هند، موجودیت پاکستان را با خطر مواجه نسازد. از سوی دیگر، منازعه‌ی کشمیر میان هند و پاکستان نیز بازتاب مخربی بر روابط پاکستان با افغانستان داشته است.

با توجه به این بدبینی‌های متقابل، تا در یک پروسه‌ی جامع سه جانبه با نظارت و همکاری جامعه‌ی جهانی، سوء تفاهمات سه کشور هم‌سایه (افغانستان، پاکستان و هند) بر طرف نشود و همکاری‌های منطقه‌ای بر محور منافع و فرصت‌های اقتصادی جای‌گزین رویکرد امنیتی نگردد، بحران افغانستان نیز خاتمه نخواهد یافت. به یقین، مسیر طولانی و پر پیچ و خم ترمیم روابط و دستیابی به صلح را تنها سه کشور خود در صورت جدیت می‌توانند بپیمایند. اما لازمه‌ی گام نهادن در این مسیر، تحت فشار قرار گرفتن حکومت‌های سه کشور توسط جامعه‌ی مدنی در هر سه کشور است. اما جامعه‌ی مدنی سه کشور نیز نمی‌تواند معجزه کند و صلح را به صورت یک‌شبه تأمین کند. این مسیر پیچیده، طولانی و نیازمند صبر و حوصله و در عین حال نیازمند جدیت و دقت است. دیپلماسی کانال دو و کانال یک و نیم و تحرک جامعه مدنی در هر سه کشور، ممکن است بسیار دشوار یا حتی تخیلی به نظر آید، اما جز این راهی برای صلح‌سازی،



حفظ صلح و تثبیت صلح وجود ندارد. هر نوع صلحی به جز آن‌که جوامع و دولت‌های هر سه کشور از درون خواستار آن باشند و فرآیند آن‌را با یک برنامه‌ریزی دقیق طی کنند، تسکین‌بخش ضعیفی بیش نخواهد بود و دوام نخواهد آورد؛ آزموده را آزمودن خطاست. حفظ صلح و تثبیت صلح، نیازمند جوشش جوامع از درون، اراده جدی مبنی بر ضرورت پایان بخشیدن به این جنگ نافرجام و نبرد بی‌نتیجه و گام برداشتن مجدانه در این عرصه است.

با آغاز روند جدید گفتگوهای صلح با مأموریت زلمی خلیلزاد، برخی امیدواری‌ها در جامعه‌ی افغانی خلق شد. اما واقعیت آن است که نه از ابوظبی پرنده‌ی صلح پرواز خواهد کرد و نه از جدّه (حتا در صورت به نتیجه رسیدن مذاکرات و نشست طالبان با دولت افغانستان). در بهترین و خوش‌بینانه‌ترین وضعیت، خلیلزاد و نشست‌های ابوظبی، جدّه، قطر و... مسکنی خواهند بود که با تسکین مقطعی و امیدواری موقت، تنها زمان رسیدگی به درد اصلی و بیماری مزمن را طولانی‌تر نموده و چه بسا افغان‌ها را از رسیدگی به اصل بیماری غافل سازد. بنابراین، گفتگوهای رایج صلح و تلاش‌های جاری به حل بحران افغانستان کمک نخواهد کرد، زیرا عوامل بحران (هندراسی پاکستان، داعیه‌ی دیورند و بنابراین مداخلات پاکستان در افغانستان) هم‌چنان بر سر جای خود باقی است. تنها راه‌حل، رسیدگی به عوامل اصلی بحران است. صلح دو سرچشمه دارد: راولپندی و ذهن و ضمیر افغان‌ها. نخست، چشمه‌ی صلح باید از درون جوشد و مغز و ذهن تک‌تک افغان‌ها و به خصوص آنانی که نقش **انوار احراری** سیاست پاکستان را به عهده دارند، صلح را برتابد. علاوه بر این، راولپندی **نهمان‌گونه** که لانه‌ی تروریسم است، می‌تواند سرچشمه‌ی صلح واقعی نیز باشد. پس اگر طالبان ابتدا با خود و در درون خویش صلح کردند و اگر افغان‌ها با راولپندی و نه البته اسلام‌آباد، به یک جمع‌بندی واقعی در ارتباط با سرنوشت مشترک فردای خویش رسیدند، می‌توان به صلح پایدار امیدوار بود.

اما این همه مستلزم شکل‌گیری یک عقلانیت در دستگاه دیپلماسی افغانستان، تدبیر سنجیده برای آینده، پرهیز از تخیل و نگاه واقع‌گرایانه به مسایل درونی جامعه و چالش‌های منطقه‌ای است. امری که تا کنون عده‌ای به درک آن نرسیده و عده‌ای نیز به رغم درک این حقایق، چشم بر واقعیت‌ها می‌پوشند و کور‌راهایی را که هیچ‌گاه به مقصد منتهی نخواهد شد، می‌پیمایند. جرأت و جسارت در کنار تدبیر و عقلانیت از سوی دولت‌مردان کنونی و دستگاه دیپلماسی ما، لازمه‌ی وارد شدن در اصل معرکه و پرداختن به مسایل بنیادین فی‌مابین دو همسایه است که به مسایل



درونی هردو کشور نیز پیوند عمیق دارد.

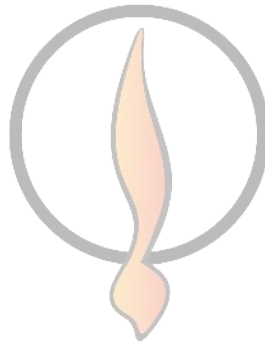
در مجموع، سرنوشت صلح و جنگ در سه کشور همسایه، به دلیل دو منازعه هفتاد ساله (منازعه کشمیر و داعیه دیورند) به هم گره خورده است و هرگز رابطه‌ی دو همسایه از این سه همسایه به تنهایی و بدون ضلع سوم، نمی‌تواند بهبود یابد. سناریوهای گوناگونی را در باب آینده‌ی روابط سه کشور می‌توان تصور کرد: ۱. تداوم روند گذشته، ۲. حمله آمریکا و هند به پاکستان، ۳. مقابله به مثل افغانستان و ۴. صلح‌سازی بومی. در این میان، صلح‌سازی بومی با فعال شدن جامعه مدنی و دیپلماسی کانال دو در هر سه کشور همسایه، می‌تواند یک راه مؤثر برای دستیابی به صلح و حل منازعه مزمن در منطقه باشد، هرچند زمان‌گیر و دارای دشواری‌ها و پیچیدگی‌های خاص خود است.

منابع:

۱. رایدل، بروس (۱۳۹۳)، هم‌آغوشی مرگبار، ترجمه بهار مهر و تابش فروغ، کابل: انتشارات امیری.
۲. سپنتا، رنگین دادفر (۱۳۹۶)، سیاست افغانستان؛ روایت از درون، کابل: انتشارات عاصم.
۳. شفیع‌ی، نوذر و مریم اسکندری (۱۳۹۰)، بحران کشمیر: ارزیابی سناریوهای حل بحران، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، زمستان ۱۳۹۰ شماره ۲۸، صص ۲۰۵-۲۳۱.
۴. صدر، عمر (۱۳۹۷)، فرایند صلح در افغانستان: دیدگاه‌های مردم، چ ۱، کابل: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
۵. طلوع نیوز، فعالان جامعه مدنی از پاکستان می‌خواهند تا روند صلح را در افغانستان حمایت کند، <https://www.tolonews.com/fa/afghanistan> (نشر: ۲۱ عقرب ۱۳۹۴ تاریخ مراجعه: ۱۳۹۷/۱۰/۲۱).
۶. عمران خان (۲۰۱۹)، مسأله کشمیر همانند مسأله افغانستان می‌تواند با گفتگو حل شود، <https://www.aa.com.tr/fa/1397098> (نشر، ۲۰۱۹/۲/۱۹، تاریخ مراجعه ۱۳۹۷/۱۲/۱۲).
۷. فییر، کرول کریستین (۱۳۹۶)، نبرد تا آخرین نفس؛ شیوه جنگ ارتش پاکستان، ترجمه خالد خسرو، چ ۱، کابل: مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه.
۸. فییر، کرول کریستین (۱۳۹۷)، مصاحبه با مرکز مطالعات استراتژیک افغانستان،
۹. کرزی، حامد (۴ مه ۲۰۱۳)، هیچ‌وقت خط دیورند را به رسمیت نمی‌شناسیم، http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2013/05/130504_k02-karzai-pakistan (مراجعه: ۱۳۹۳/۸/۱۳ ه. ش).
۱۰. مودی، نندرا، آب و خون یکجا به پاکستان جریان یافته نمی‌تواند، <https://www.darivoa.com/a/india-pakistan-meet-to-solve-water.../3773434.html> (مراجعه: ۱۳۹۷/۱۱/۳ ه. ش).



11. Davidson, W. D., and J. V. Montville, "Foreign Policy According to Freud," Foreign Policy, Vol. 45, Winter 1981-1982
12. Ganguly, Sumit, «Will Kashmir Stop India's Rise?», Foreign Affairs, vol 85, No. 4, July/August 2006: 45-56.
13. Harbottle, Michael (2002), in: Clive H. Schofield (Editor); "Global Boundaries", World Boundaries, volume 1, Taylor & Francis e-Library, London and New York.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

